

Regenerating the Sense of Place: A Dynamic Three-Layer Model for Contemporary Housing Reconstruction through a Re-reading of Qajar Houses in Kermanshah

1. Ehsan Daryoushi^{ID}: Department of Architecture Sa.C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

2. Arsalan Tahmasebi^{ID*}: Department of Architecture Sa.C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.

3. Qader Bayzidi^{ID}: Department of Architecture Sa.C., Islamic Azad University, Sanandaj, Iran

*Corresponding Author's Email Address: arsalan-tahmasebi@iau.ac.ir

How to Cite: Daryoushi, E., Tahmasebi, A., & Bayzidi, Q. (2026). Regenerating the Sense of Place: A Dynamic Three-Layer Model for Contemporary Housing Reconstruction through a Re-reading of Qajar Houses in Kermanshah. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 4(1), 1-14.

Abstract:

This study aims to develop a dynamic conceptual model for regenerating the sense of place in contemporary housing through an integrated reading of the physical, semantic, and experiential dimensions of Qajar houses in Kermanshah. Adopting a qualitative interpretive-phenomenological approach, the study employed a multiple case-study strategy. Six representative Qajar-era houses in the historic fabric of Kermanshah were purposefully selected. Data were collected through systematic field observation and architectural documentation, analysis of historical records, and semi-structured interviews with 25 participants, including 15 experts and 10 current or former residents. Data analysis was conducted using a three-stage interpretive thematic analysis comprising open coding, theme organization, and final synthesis. The analysis resulted in the formulation of a “dynamic three-layer model of form, meaning, and experience,” demonstrating that the sense of place emerges from a cyclical and non-linear interaction between spatial structure, cultural signification, and multisensory lived experience. The findings indicate that place identity can be effectively sustained only when cultural continuity, climatic responsiveness, and perceptual human-centeredness are simultaneously addressed, rather than through form-based imitation. The study concludes that regenerating identity in contemporary housing requires reactivating the meaning-making processes embedded in traditional architecture rather than replicating its formal elements, and that the proposed model offers a viable conceptual-operational framework for enhancing belonging and spatial quality in present-day residential design.

Keywords: Qajar houses of Kermanshah; sense of place; architectural phenomenology; place identity regeneration; lived experience.

Received: 20 September 2025

Revised: 12 December 2025

Accepted: 19 December 2025

Initial Publication: 20 December 2025

Final Publication: 21 March 2026



Copyright: © 2026 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

احیای حس مکان: ارائه مدل سه لایه پویا برای بازآفرینی مسکن معاصر با بازخوانی خانه‌های قاجاری کرمانشاه

۱. احسان داریوشی^{id}: گروه معماری، واحد سنج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنج، ایران

۲. ارسلان طهماسبی^{id*}: گروه معماری، واحد سنج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنج، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. قادر بایزیدی^{id}: گروه معماری، واحد سنج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنج، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: arsalan-tahmasebi@iau.ac.ir

نحوه استناددهی: داریوشی، احسان، طهماسبی، ارسلان، و بایزیدی، قادر. (۱۴۰۵). احیای حس مکان: ارائه مدل سه لایه پویا برای بازآفرینی مسکن معاصر با بازخوانی خانه‌های قاجاری کرمانشاه. تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۴(۱)، ۱-۱۴.

چکیده

هدف این پژوهش، تدوین یک مدل مفهومی پویا برای تبیین و بازآفرینی حس مکان در مسکن معاصر، بر پایه بازخوانی تعاملی ابعاد کالبدی، معنایی و تجربی خانه‌های قاجاری کرمانشاه است. پژوهش با رویکرد کیفی تفسیری-پدیدارشناسانه و راهبرد مطالعه موردی چندگانه انجام شد. شش خانه شاخص قاجاری در بافت تاریخی کرمانشاه به صورت هدفمند انتخاب شدند. داده‌ها از طریق مشاهده میدانی و برداشت معماری، بررسی اسناد تاریخی، و مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته با ۲۵ مشارکت‌کننده شامل ۱۵ متخصص و ۱۰ ساکن یا ساکن پیشین گردآوری شد. تحلیل داده‌ها با روش تحلیل مضمون تفسیری در سه مرحله کدگذاری باز، سازمان‌دهی مضامین و سستز نهایی انجام گرفت. تحلیل‌ها به استخراج «مدل سه لایه پویای کالبد-معنا-تجربه» انجامید که نشان می‌دهد حس مکان حاصل تعامل چرخه‌ای و غیرخطی میان ساختار فضایی، دلالت‌های فرهنگی و ادراک چندحسی ساکنان است. یافته‌ها حاکی از آن است که پایداری هویت مکانی زمانی تحقق می‌یابد که تداوم فرهنگی، سازگاری اقلیمی و انسان‌محوری ادراکی به طور هم‌زمان در فرآیند طراحی فعال شوند و تقلید صرف فرمی کارآمد نیست. پژوهش نتیجه می‌گیرد که بازآفرینی هویت در مسکن معاصر مستلزم بازتولید فرایندهای معنا ساز معماری سنتی، نه بازنمایی صوری عناصر تاریخی، است و مدل پیشنهادی می‌تواند به عنوان چارچوبی مفهومی-عملیاتی برای ارتقای حس تعلق و کیفیت زیستی در معماری مسکونی امروز به کار رود.

کلیدواژگان: خانه‌های قاجاری کرمانشاه؛ حس مکان؛ پدیدارشناسی معماری؛ بازآفرینی هویت مکانی؛ تجربه زیسته.

تاریخ دریافت: ۲۹ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۱ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۸ آذر ۱۴۰۴

تاریخ انتشار اولیه: ۲۹ آذر ۱۴۰۴

تاریخ انتشار نهایی: ۱ فروردین ۱۴۰۵



مقدمه

معماری مسکونی، به عنوان نزدیک ترین و ماندگارترین بستر تعامل انسان با محیط ساخته شده، نقشی بنیادین در شکل دهی به تجربه زیسته، هویت فردی و جمعی، و احساس تعلق مکانی ایفا می کند. خانه صرفاً یک سرپناه فیزیکی یا پاسخ کارکردی به نیاز سکونت نیست، بلکه ساختاری چندلایه است که در آن روابط اجتماعی، ارزش های فرهنگی، الگوهای ادراکی و تجربه های حسی درهم تنیده می شوند و «حس مکان» را می آفرینند. در این چارچوب، پژوهشگران متعددی بر این نکته تأکید کرده اند که معماری مسکونی زمانی معنا می یابد که بتواند پیوندی پایدار میان کالبد، فرهنگ و تجربه انسانی برقرار سازد (1، 2). باین حال، تحولات شتابان قرن اخیر، به ویژه تحت تأثیر جهانی شدن، صنعتی شدن ساخت و ساز و غلبه منطق اقتصادی بر طراحی، سبب تضعیف این پیوند و گسترش پدیده «بی مکانی» در بسیاری از بافت های مسکونی معاصر شده است (2).

در ایران، این گسست به طور خاص در معماری مسکونی معاصر قابل مشاهده است. بسیاری از الگوهای مسکن امروز، به رغم پیشرفت های فناورانه، فاقد ریشه های فرهنگی، اقلیمی و ادراکی متناسب با بستر تاریخی-اجتماعی خود هستند و در نتیجه، توان ایجاد حس تعلق و هویت مکانی پایدار را ندارند. این مسئله در شهرهایی با پیشینه تاریخی و تنوع فرهنگی بالا، از جمله کرمانشاه، نمود برجسته تری می یابد. کرمانشاه به عنوان یکی از کانون های مهم سکونت در غرب ایران، در دوره قاجار شاهد شکل گیری خانه هایی بوده است که تجلی گاه پیوندی عمیق میان سازمان فضایی، معناهای فرهنگی و تجربه زیسته ساکنان به شمار می روند (3). این خانه ها نه تنها به اقلیم کوهستانی زاگرس پاسخ می دادند، بلکه نظامی پیچیده از حریم، تعامل اجتماعی، ادراک چندحسی و جهان بینی فرهنگی را در کالبد معماری متجلی می ساختند.

مطالعات نظری و تجربی در حوزه معماری سنتی ایران نشان می دهد که خانه های تاریخی، به ویژه در دوره قاجار، بر اساس اصولی شکل گرفته اند که هم زمان به ساختار اجتماعی، باورهای فرهنگی و منطق فضایی توجه داشته اند (4، 5). پژوهش هایی نظیر گونه شناسی خانه های تاریخی کاشان یا تبریز نشان داده اند که الگوهایی مانند درون گرایی، مرکزیت حیاط، سلسله مراتب فضایی و تفکیک عرصه های عمومی و خصوصی، نقشی اساسی در سازمان دهی زندگی روزمره و حفظ حریم فرهنگی ایفا می کرده اند (6، 7). باین حال، بخش عمده این مطالعات تمرکز خود را بر لایه کالبدی و گونه شناختی معطوف کرده و کمتر به این پرسش پرداخته اند که چگونه معنا و تجربه زیسته در تعامل با کالبد، حس مکان را تولید و بازتولید می کنند.

از سوی دیگر، جریان های نظری معناشناسی و پدیدارشناسی معماری، با عبور از تحلیل صرفاً فرمی، فضا را به مثابه متنی فرهنگی و تجربه ای زیسته درک می کنند. مفهوم «روح مکان» در اندیشه نوربرگ-شولتز، بر اهمیت پیوند میان مکان، معنا و ادراک انسانی تأکید دارد و معماری را بستری برای تجلی این پیوند می داند (8). در امتداد این دیدگاه، پژوهشگرانی چون رلف، بی مکانی را نتیجه فقدان ارتباط معنادار میان انسان و محیط می دانند و آن را بحرانی وجودی در فضای معاصر تلقی می کنند (2). این رویکردها زمینه را برای درک عمیق تر نقش معنا در معماری فراهم کرده اند، اما در بسیاری موارد، تجربه حسی و بدن مند ساکنان به صورت نظام مند مورد تحلیل قرار نگرفته است.

چرخش پدیدارشناختی در علوم انسانی و معماری، با تأکید بر ادراک بدن مند و چندحسی، افق های تازه ای را در مطالعه فضا گشوده است. مرلو-پونتی ادراک را فرایندی جسمانی-وجودی می داند که از طریق بدن در جهان تحقق می یابد (9). پالاسما نیز با نقد سلطه نگاه بصری در معماری، بر نقش حواس مختلف —

صدا، بو، لمس و حرکت - در شکل‌گیری تجربه فضایی تأکید می‌کند (10). این رویکردها نشان می‌دهند که فضا پیش از آنکه دیده شود، احساس می‌شود و تجربه سکونت، محصول برهم‌کنش مداوم بدن، محیط و معناست.

در این میان، پژوهش‌های معاصر در حوزه معماری بومی، به‌ویژه مطالعات پدیدارشناسی حسی، اهمیت تجربه زیسته را در خانه‌های سنتی برجسته ساخته‌اند. برای نمونه، مطالعه ممبراتی و همکاران بر خانه‌های کردی نشان می‌دهد که ادراک فضایی ساکنان عمدتاً از طریق زبان بدن، الگوهای حرکت و تجربه‌های حسی شکل می‌گیرد و این تجربه‌ها نقشی کلیدی در تداوم حس تعلق مکانی دارند (11). چنین یافته‌هایی، محدودیت رویکردهای صرفاً کالبدی یا نمادین را آشکار می‌سازد و ضرورت نگاهی تلفیقی به فضا را برجسته می‌کند.

چارچوب‌های نظری تلفیقی نیز در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته‌اند. کیم و کیم با ارائه مدلی مفهومی، بر هم‌پیوندی فرم، معنا و تجربه در شکل‌گیری مکان تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که هیچ‌یک از این ابعاد به‌تنهایی قادر به تبیین کیفیت مکانی نیست (12). این دیدگاه با مفهوم «سیمیوسفر» لوتمان نیز هم‌راستاست؛ جایی که فضا به مثابه نظامی نشانه‌ای فهم می‌شود و معنا در تعامل پویا میان عناصر، کاربران و بافت فرهنگی تولید می‌گردد (13). در چنین نگاهی، خانه نه مجموعه‌ای از اجزای منفصل، بلکه سامانه‌ای زنده و معناساز است.

با وجود این پیشرفت‌های نظری، خلأ مهمی در ادبیات پژوهشی معماری ایران قابل شناسایی است. بسیاری از مطالعات یا بر یک لایه خاص (کالبد، معنا یا تجربه) تمرکز دارند یا این لایه‌ها را به‌صورت خطی و افزایشی بررسی می‌کنند. حتی پژوهش‌های ارزشمندی که به ابعاد مختلف خانه‌های قاجاری پرداخته‌اند، اغلب تعامل پویا و چرخه‌ای میان این ابعاد را به‌طور نظام‌مند تبیین نکرده‌اند (14). افزون بر این، مطالعه خانه‌های قاجاری کرمانشاه، با وجود اهمیت فرهنگی و جغرافیایی این شهر، کمتر مورد توجه جامع قرار گرفته است؛ درحالی‌که موقعیت مرزی، تنوع قومی و پیوندهای تاریخی این منطقه، زمینه‌ای غنی برای بازخوانی معماری مسکونی فراهم می‌آورد (15).

از منظر روش‌شناختی نیز، تحلیل چنین پدیده پیچیده‌ای مستلزم بهره‌گیری از رویکردهای کیفی عمیق است. پدیدارشناسی تفسیری، با تمرکز بر تجربه زیسته و معناهای نهفته در عمل، ابزاری مناسب برای واکاوی حس مکان به شمار می‌رود (16). تحلیل مضمون تفسیری نیز امکان استخراج الگوهای معنایی از داده‌های کیفی و سنتز آن‌ها در قالب چارچوب‌های مفهومی را فراهم می‌سازد (17). تلفیق این رویکردها می‌تواند به درکی چندلایه و پویا از خانه‌های تاریخی بینجامد. در نهایت، بازاندیشی در معماری مسکونی معاصر ایران، بدون فهم عمیق منطق معناساز معماری سنتی، به‌ویژه در سطح تجربه زیسته، امکان‌پذیر نیست. آنچه اهمیت دارد، نه بازتولید صوری عناصر تاریخی، بلکه درک فرایندهایی است که از طریق آن‌ها کالبد، معنا و تجربه در تعامل با یکدیگر، حس مکان را می‌آفرینند (18-22). چنین درکی می‌تواند مبنایی نظری و عملی برای طراحی مسکن معاصر هویت‌محور فراهم آورد.

هدف این پژوهش، بازخوانی تعاملی ابعاد کالبدی، معنایی و تجربی خانه‌های قاجاری کرمانشاه و تدوین یک مدل سه‌لایه پویا به‌منظور تبیین و بازآفرینی حس مکان در معماری مسکونی معاصر است.

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با اتخاذ رویکرد کیفی تفسیری - پدیدارشناختی، به کاوش فرایندهای پیچیده معناسازی در خانه‌های قاجاری کرمانشاه می‌پردازد. این رویکرد به دلیل تمرکز بر فهم تجربه زیسته، کشف معناهای نهفته در بافت، و بررسی پویایی‌های ذهنی مرتبط با مکان، متناسب با اهداف و پرسش‌های پژوهش انتخاب شده است. راهبرد اصلی، مطالعه موردی چندگانه است که امکان بررسی عمیق پدیده‌های منحصر به فرد و وابسته به زمینه را در محیط طبیعی خود فراهم می‌کند.

انتخاب موارد و منطق نمونه‌گیری

به منظور دستیابی به حداکثر تنوع و غنای تحلیلی، شش خانه شاخص از دوره قاجار در محله‌های تاریخی کرمانشاه بر اساس نمونه‌گیری هدفمند فشرده انتخاب شدند. معیارهای انتخاب عبارت بودند از: (۱) حفظ اصالت کالبدی و هویت معماری قاجار، (۲) نمایندگی از طیف گونه‌شناختی (از گونه درون‌گرای سنتی تا گونه‌های انتقالی و تلفیقی اواخر دوره)، (۳) تنوع در موقعیت اجتماعی - اقتصادی ساکنان اولیه (طیب، تاجر، اشراف)، و (۴) قابلیت دسترسی برای مطالعه میدانی. براین اساس، خانه‌های حکیم نصیر، سعدوندی، حاج اکبری، صمدی، سوری و علایی به عنوان موارد مطالعه برگزیده شدند. جدول کامل مشخصات این شش خانه، شامل دوره ساخت، نوع پلان، تزیینات اصلی و ویژگی‌های فضایی - معنایی کلیدی، در پیوست ۱ ارائه شده است.

راهبرد گردآوری داده: مثلث‌سازی مبتنی بر مدل سه لایه

برای گردآوری داده‌های جامع و افزایش اعتبار درونی پژوهش، از راهبرد مثلث‌سازی با استفاده از منابع و روش‌های چندگانه استفاده شد. طراحی گردآوری داده به گونه‌ای بود که هر یک از لایه‌های مدل نظری (کالبد، معنا، تجربه) توسط منبع داده‌ای مناسب پوشش داده شود:

۱. لایه کالبدی: داده‌های این لایه از طریق مشاهده میدانی نظام‌مند و برداشت دقیق معماری شامل ترسیم پلان، نما، مقاطع و تهیه تصاویر پانورامای ۳۶۰ درجه گردآوری شد. این مشاهدات با تمرکز بر سازمان فضایی، رابطه فضاها، کیفیت‌های نوری و حسی، و جزئیات مصالح انجام گرفت و با اسناد ثبتی میراث فرهنگی مقایسه و اعتبارسنجی شد. تصاویر و نقشه‌های کامل این شش خانه در پیوست ۲ ارائه شده است.

۲. لایه معنایی: واکاوی این لایه متکی بر دو منبع اصلی بود. نخست، مصاحبه‌های نیمه ساختاریافته عمیق با ۱۵ متخصص در حوزه‌های معماری سنتی ایران، مرمت بناهای تاریخی، تاریخ اجتماعی و مطالعات فرهنگی. پرسش‌های این مصاحبه‌ها حول محور درک نمادها، کارکردهای پنهان اجتماعی فضا و گفتمان‌های تاریخی طراحی شده بود. دوم، تحلیل اسناد آرشیوی شامل عکس‌های قدیمی، نقشه‌های تاریخی، سفرنامه‌ها و متون محلی.

۳. لایه تجربی: داده‌های این لایه عمدتاً از مصاحبه‌های کیفی با ۱۰ ساکن فعلی یا پیشین خانه‌های مورد مطالعه استخراج شد. این گفتگوها با هدف احیای خاطرات حسی، بازسازی الگوهای حرکت و فعالیت روزمره، و درک تجربه عاطفی مرتبط با فضاها هدایت می‌گردید. به موازات این روایت‌های بیرونی، یادداشت‌برداری پدیدارشناختی پژوهشگران از تجربه حضوری و بدن‌مند در هر فضا انجام شد. این یادداشت‌ها -- که با پیشوند ی-پ کدگذاری شدند --- به عنوان داده‌ای مکمل و بازتاب‌دهنده فرآیند تفسیر پژوهشگر، در کنار داده‌های مصاحبه (با پیشوند م) قرار گرفتند. راهنمای مشروح محورهای مصاحبه و نمونه‌ای گویا از یادداشت‌های پدیدارشناختی پژوهشگران، در پیوست ۳ ارائه گردیده است.

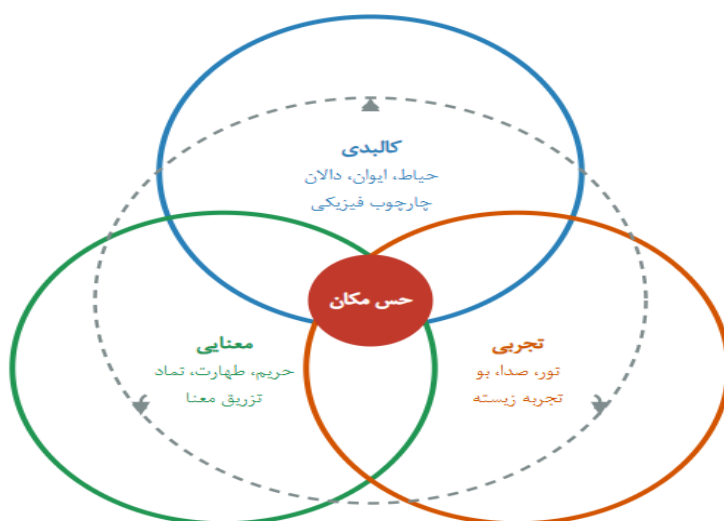
فرآیند تحلیل داده: تحلیل مضمون تفسیری

تحلیل انبوه داده‌های کیفی گردآوری‌شده با روش تحلیل مضمون تفسیری انجام شد. این روش به دلیل انعطاف نظری، سازگاری با رویکرد پدیدارشناختی و قابلیت در کشف الگوهای معنایی پیچیده برگزیده شد. فرآیند تحلیل در سه مرحله به صورت چرخه‌ای و بازگشتی و با هدایت چارچوب نظری پیش‌گفته انجام پذیرفت:

- مرحله اول: آشنایی و کدگذاری اولیه (باز). در این مرحله، تمامی داده‌های متنی (رونوشت مصاحبه‌ها، یادداشت‌های میدانی و پدیدارشناختی) مکرراً مطالعه شدند. با نگاهی باز و مبتنی بر داده، ۱۸۷ کد اولیه استخراج گردید.
- مرحله دوم: سازماندهی کدها و تشکیل مضامین. کدهای اولیه بر اساس اشتراکات مفهومی و ارتباطشان با سطوح مختلف مدل نظری دسته‌بندی شدند. این فرآیند منجر به شکل‌گیری ۴۲ مضمون فرعی و در نهایت ۱۲ مضمون اصلی گردید.
- مرحله سوم: بازنگری، تعریف و سنتز نهایی. در این مرحله، مضامین اصلی بازبینی، پالایش و با مثال‌های شاهد از داده‌ها غنی شدند. سپس، با نگاهی کل‌نگر، مضامین در قالب سه فرآیند تعاملی کلان سنتز شدند که به تدوین «مدل سه‌لایه پویا» انجامید. ماتریس کامل این فرآیند تحلیلی، نمایش گذر از کدهای باز به مضامین اصلی و در نهایت فرایندهای نهایی، در پیوست ۴ قابل مشاهده است.

یافته‌ها

تحلیل داده‌های گردآوری‌شده از طریق مشاهده میدانی، مصاحبه‌های عمیق و یادداشت‌های پدیدارشناختی، منجر به شکل‌گیری خوانشی غنی و چندلایه از خانه‌های قاجاری کرمانشاه گردید. هسته مرکزی این خوانش، تدوین «مدل سه‌لایه پویای کالبد، معنا و تجربه» است که در نگاره ۱ ارائه شده است. این مدل، نتیجه سنتز نهایی تحلیل مضمون تفسیری است و خانه را نه به عنوان مجموعه‌ای ایستا از فضاها، بلکه به مثابه یک سامانه زنده معناساز درک می‌کند. در این سامانه، سه‌لایه در تعاملی چرخه‌ای، دیالکتیکی و مبتنی بر بازخورد دائماً بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و «حس مکان» را می‌آفرینند. در ادامه، یافته‌ها ابتدا با تمرکز بر هر لایه و سپس با تأکید بر نقاط تعامل کلیدی آن‌ها ارائه می‌شوند.



شکل ۱: مدل سه‌لایه پویای تعامل کالبد، معنا و تجربه در خانه‌های قاجاری کرمانشاه

لایه کالبدی: گونه‌شناسی پویا و سازمان فضایی

مشاهدات میدانی و برداشت‌های معماری، وجود یک الگوی پایه درون‌گرا با محوریت حیاط مرکزی را در تمامی موارد تأیید کرد. باین‌حال، تحلیل گونه‌شناختی پویا نشان داد که این الگوی پایه در دوره مورد بررسی، ایستا نبوده و در پاسخ به تحولات زمینه‌ای دچار تطوراتی معنادار شده است. در خانه‌های متعلق به نیمه اول و میانه دوره قاجار (مانند حکیم نصیر و حاج اکبری)، درون‌گرایی تمام‌عیار و مبتنی بر سلسله‌مراتب فضایی پیچیده حکم‌فرما بود. این سلسله‌مراتب از هشتی آغاز می‌شد، با عبور از دالان‌های زاویه‌دار و طولانی ادامه می‌یافت و در نهایت به حیاط مرکزی به‌عنوان جایگاه امن و خصوصی خانواده ختم می‌شد. برخلاف این نمونه‌های سنتی، در خانه‌های متأخر مانند علایی و سوری، شاهد گونه‌ای «انتقالی» هستیم که در آن، اگرچه اصل درون‌گرایی کاملاً منتفی نشده، اما تضعیف نسبی مرکزیت حیاط و تقویت ارتباط بصری و فیزیکی با عرصه عمومی به‌وضوح دیده می‌شود. این امر در قالب پنجره‌های بزرگ و سراسری مشرف به خیابان، کاهش طول و پیچیدگی دالان‌های ورودی، و برجسته‌سازی ایوان به‌عنوان فضای نمایشی-تفریحی متجلی شده است. این تغییرات کالبدی، پیش‌زمینه ضروری برای درک تعامل این لایه با لایه معنایی است.

لایه معنایی: شبکه نمادها و دلالت‌های فرهنگی

تحلیل مصاحبه‌ها با متخصصان و واکاوی اسناد تاریخی، شبکه‌ای غنی و درهم‌تنیده از معانی نهفته در عناصر کالبدی را آشکار ساخت. مفاهیمی چون حریم، طهارت، مرکزیت خانواده و پیوند با طبیعت، در این تحلیل، صرفاً مفاهیمی انتزاعی نبودند، بلکه دستورالعمل‌های فضایی عمل‌گرا به شمار می‌رفتند. برای مثال، حوض در مرکز حیاط، تنها یک عنصر تعدیل اقلیم یا تزیین نبود. داده‌ها نشان داد که در گفتمان فرهنگی ساکنان، حوض به‌مثابه نماد پاکی، حیات و انعکاس آسمان در زمین فهمیده می‌شد. جالب آنکه این معنا در بسترهای اجتماعی مختلف، سایه‌هایی متفاوت می‌گرفت: در خانه یک تاجر (مانند صمدی)، تداوم جریان آب در حوض، استعاره‌ای از تداوم رونق و ثبات اقتصادی خانواده نیز بود. به‌طور مشابه، دالان زاویه‌دار، یک مسیر ارتباطی صرف نبود، بلکه عملکردی به‌عنوان یک رمز نمادین قوی داشت که گذار از قلمرو «غیرخودی/عمومی» به «خودی/خصوصی» را مدیریت و معنادار می‌ساخت. شدت این مرزبندی در خانه‌های مختلف متغیر بود و مستقیماً با جایگاه اجتماعی و حرفه‌ای ساکنان (عالم، تاجر، اشراف) مرتبط می‌نمود.

لایه تجربی: جغرافیای حسی بدن زیسته

گفت‌وگو با ساکنان و یادداشت‌های پدیدارشناختی، «نقشه‌ای حسی» متمایز و عمیقاً بدن‌مند از هر خانه را ترسیم کرد. تجربه سکونت، امری ذاتاً چندحسی بود و از طریق محرک‌های متعدد شکل می‌گرفت: صدای همیشگی و آرامش‌بخش آب در حوض خانه حکیم نصیر که پس‌زمینه صوتی ثابتی برای زندگی روزمره ایجاد می‌کرد؛ بوی خاص خاک مرطوب و ریشه گیاهان در حیاط خانه سعدوندی در آستانه غروب؛ بازی پویای نور و سایه از خلال شیشه‌های رنگی ارسی در خانه علایی که گذر زمان را بر دیوارها نقش می‌زد؛ و احساس خنکی ملموس و ساکن دیوارهای قطور دالان در خانه حاج اکبری در اوج گرمای تابستان که به‌مثابه یک پناهگاه اقلیمی تجربه می‌شد. این ادراکات حسی، پدیده‌هایی صرفاً فیزیولوژیک نبودند، بلکه از طریق چارچوب‌های معنایی کشف‌شده در لایه پیشین معنا می‌یافتند. برای مثال، همان صدای آب، در بافت مفاهیم فرهنگی، تجسم «آرامش» و «طهارت» تعبیر می‌شد؛ یا خنکی دالان، درک می‌شد به‌مثابه «حریمی» در برابر آشوب و گرمای بیرون.

تعامل پویای لایه‌ها و شکل‌گیری حس مکان

نوآوری و تمرکز اصلی یافته‌ها در کشف چگونگی تعامل این سه لایه با یکدیگر نهفته است. این تعامل - که در مدل (نگاره ۱) به صورت فلش‌های دوسویه ترسیم شده - در داده‌ها مصادیق عینی و مکرری داشت و ماهیت غیرخطی مدل را تأیید می‌کرد. این تعامل را می‌توان در سه حلقه بازخوردی کلان خلاصه کرد:

۱. تثبیت فرهنگی از طریق ساختار (کالبد $\rightarrow$ معنا): ساختار فیزیکی، امکان‌ها و محدودیت‌های عینی برای تجلی معنا فراهم می‌آورد. دالان زاویه‌دار (کالبد) با قطع دید مستقیم و ایجاد یک گذر تدریجی، امکان تحقق عینی مفهوم «حریم» (معنا) را فراهم می‌سازد. در طرف مقابل، همین مفهوم فرهنگی حریم، توجه‌گر و مشروعیت‌بخش تداوم این الگوی کالبدی در طول زمان بود. به عبارتی، ساختار، معنا را ممکن می‌سازد و معنا، ساختار را توجیه و تثبیت می‌کند.

۲. نهادینه‌شدن معنا از طریق ادراک (معنا $\rightarrow$ تجربه): نمادها و دلالت‌های فرهنگی، چهارچوبی برای تفسیر ادراکات حسی فراهم می‌کنند. مفهوم «طهارت» مرتبط با حوض (معنا)، به تجربه لمسی آب‌خنک و تجربه شنیداری صدای جریان آن (تجربه) معنا و عمق می‌بخشد. هم‌زمان، تکرار همین تجربیات حسی خوشایند در طول زمان، به تقویت و زنده نگه‌داشتن آن نماد فرهنگی در ذهن ساکنان می‌انجامد. معنا، تجربه را هدایت می‌کند و تجربه مکرر، معنا را نهادینه و شخصی می‌سازد.

۳. بازتفسیر ساختار از طریق تجربه (تجربه $\rightarrow$ کالبد): تجربه زیسته و الگوهای استفاده روزمره، منفعل نبوده و می‌توانند به بازتعریف فضا بینجامد. برای مثال، تجربه مکرر آرامش و خنکی در ایوان شمالی یک‌خانه (تجربه)، ممکن بود منجر شود که خانواده، برخلاف سنت، از آن برای خواب شبانه تابستانی استفاده کند. این تغییر کارکرد - که نوعی بازتفسیر معنا و کالبد بود - گاه در بلندمدت به تغییرات فیزیکی کوچک مانند نصب پرده‌های ضخیم‌تر یا جابه‌جایی اثاثیه منجر می‌شد. در نمونه‌های شدیدتر، این چرخه می‌توانست تغییرات کالبدی بزرگ‌تری را در نسل‌های بعد طلب کند، همان‌طور که در گونه‌های انتقالی شاهد گشودگی به بیرون هستیم.

این چرخه‌های تعاملی، ماهیت پویا و «زنده» بودن فضا به عنوان متنی را تأیید می‌کنند که نه تنها خوانده می‌شود، بلکه در فرآیند خوانش، بازنویسی نیز می‌گردد. «حس مکان» منحصربه‌فرد و پایدار هر خانه، محصول همین فرآیند مستمر و سه‌جانبه معناسازی است.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که خانه‌های قاجاری کرمانشاه واجد نظامی پیچیده، پویا و چندلایه از تعامل میان کالبد، معنا و تجربه زیسته هستند؛ نظامی که در آن «حس مکان» نه به عنوان ویژگی‌ای ذاتی و ایستا، بلکه به مثابه برآیندی فرایندی و در حال شدن شکل می‌گیرد. مدل سه‌لایه پویای استخراج‌شده، با تأکید بر تعامل چرخه‌ای میان ساختار فضایی، دلالت‌های فرهنگی و ادراک چندحسی، این امکان را فراهم می‌کند که فراتر از رویکردهای تقلیل‌گرایانه رایج در مطالعات معماری سنتی ایران حرکت شود. این نتیجه، در امتداد دیدگاه‌هایی قرار می‌گیرد که معماری را نه صرفاً یک محصول مادی، بلکه بستری برای کنش‌های اجتماعی، تجربه‌های بدن‌مند و تولید معنا می‌دانند (1, 2).

در سطح لایه کالبدی، یافته‌ها نشان داد که سازمان فضایی خانه‌های قاجاری کرمانشاه، علی‌رغم اشتراک در الگوی کلی درون‌گرایی، واجد تنوع گونه‌شناختی و تطور تدریجی است. این تنوع، به‌ویژه در خانه‌های انتقالی اواخر دوره قاجار، بیانگر پاسخ فعال کالبد به تحولات اجتماعی و فرهنگی است. این نتیجه با

تحلیل‌های حبابی درباره دگرگونی‌های فضایی معماری مسکونی دوره قاجار هم‌راستا است که نشان می‌دهد تغییرات کالبدی، بازتاب مستقیم تحول در روابط اجتماعی و شیوه‌های زیست بوده‌اند (3, 14). بدین ترتیب، یافته‌ها دیدگاه‌هایی را تقویت می‌کند که گونه‌شناسی معماری را فرایندی پویا و زمینه‌مند می‌دانند، نه مجموعه‌ای از تیپ‌های ثابت و تکرارشونده (6, 7).

در لایه معنایی، نتایج پژوهش نشان داد که عناصر کالبدی نظیر حیاط، دالان و ایوان صرفاً پاسخ‌هایی عملکردی یا اقلیمی نیستند، بلکه حامل شبکه‌ای از دلالت‌های فرهنگی همچون حریم، طهارت، مرکزیت خانواده و نظم اجتماعی‌اند. این یافته‌ها با اصول استخراج‌شده از معماری سنتی ایران هم‌خوانی دارد که پیرنیا و زرگر بر آن تأکید کرده‌اند (4, 5). با این حال، نوآوری پژوهش حاضر در آن است که معنا را نه امری ازپیش تعیین‌شده و مستقل از تجربه، بلکه پدیده‌ای در حال تولید و بازتولید از طریق استفاده روزمره و ادراک حسی می‌داند. این برداشت، قرائت ایستای معنا در برخی مطالعات معناشناختی را به چالش می‌کشد و آن را به سمت درکی فرایندی و تعاملی سوق می‌دهد (13, 18).

در لایه تجربی، یافته‌ها به‌روشنی نشان داد که تجربه سکونت در خانه‌های قاجاری کرمانشاه، ماهیتی عمیقاً بدن‌مند و چندحسی دارد. صدا، بو، نور، دما و حرکت، همگی در شکل‌دهی به ادراک فضا و حس تعلق نقش ایفا می‌کنند. این نتیجه با دیدگاه‌های پدیدارشناختی مرلو-پونتی درباره ادراک بدن‌مند جهان سازگار است (9) و نقد پالاسما بر سلطه نگاه بصری در معماری را به‌صورت تجربی تأیید می‌کند (10). همچنین، یافته‌ها همسو با مطالعه ممبراتی و همکاران بر خانه‌های کردی است که نشان داد تجربه فضایی ساکنان بیش از آنکه زبانی و انتزاعی باشد، حسی و کنش‌مند است (11).

کانون نوآورانه نتایج، در تبیین چگونگی تعامل میان این سه لایه نهفته است. مدل پیشنهادی نشان می‌دهد که کالبد امکان تحقق معنا را فراهم می‌سازد، معنا چارچوب تفسیر تجربه را شکل می‌دهد و تجربه زیسته می‌تواند به بازتعریف معنا و حتی تغییر کالبد بینجامد. این چرخه بازخوردی، با مفهوم «روح مکان» نوربرگ-شولتز هم‌پوشانی دارد، اما در عین حال از آن فراتر می‌رود؛ زیرا روح مکان را نه جوهری ثابت، بلکه برآیندی پویا از کنش متقابل انسان و فضا می‌داند (8). از این منظر، حس مکان پدیده‌ای ایستا یا صرفاً وابسته به فرم نیست، بلکه نتیجه فرایندهای معنا‌ساز مستمر است.

این یافته‌ها همچنین با چارچوب‌های نظری تلفیقی معاصر که بر پیوند فرم، معنا و تجربه تأکید دارند، هم‌راستا است. مدل کیم و کیم که مکان‌سازی را حاصل هم‌افزایی این سه بعد می‌داند، در نتایج پژوهش حاضر مصداق عینی می‌یابد (12). افزون بر این، تحلیل فضا به مثابه عرصه‌ای ناهمگن و چندلایه، با مفهوم هتروتوپیا در اندیشه فوکو نیز قابل تفسیر است؛ جایی که خانه به‌عنوان فضایی متفاوت، قواعد خاص خود را برای تعامل، حریم و تجربه تعریف می‌کند (19).

از منظر اجتماعی-فضایی، نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سازمان فضایی خانه‌های قاجاری، بازتاب منطق اجتماعی مشخصی است که روابط قدرت، سن، جنسیت و منزلت را در فضا عینیت می‌بخشد. این امر با تحلیل‌های هیلیر و هنسن درباره منطق اجتماعی فضا هم‌خوانی دارد که فضا را عاملی فعال در سامان‌دهی روابط اجتماعی می‌دانند (20). در این چارچوب، ورودی‌ها، دالان‌ها و توالی فضاها نه تنها مسیر حرکت، بلکه الگوی تعامل اجتماعی را نیز هدایت می‌کنند؛ نکته‌ای که در مطالعات ورودی در معماری ایرانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است (21).

یافته‌های پژوهش حاضر همچنین نشان می‌دهد که تجربه فضایی، امری یکسان و همگن نیست، بلکه بسته به موقعیت بدنی، اجتماعی و جنسیتی کاربران متفاوت ادراک می‌شود. این نتیجه با دیدگاه احمد درباره جهت‌مندی ادراک و نقش موقعیت بدن در تجربه فضا همسو است (22). بدین ترتیب، حس مکان نه تنها

محصول کالبد و فرهنگ، بلکه حاصل موقعیت‌مندی تجربه انسانی است؛ موضوعی که در بازخوانی خانه‌های تاریخی کمتر به‌صورت نظام‌مند مورد توجه قرار گرفته بود.

در مجموع، بحث حاضر نشان می‌دهد که مدل سه‌لایه پویای کالبد-معنا-تجربه می‌تواند خلأ نظری موجود در مطالعات معماری مسکونی ایران را تا حد زیادی پوشش دهد. این مدل با عبور از تحلیل‌های تک‌بعدی و خطی، امکان درکی جامع‌تر از خانه‌های تاریخی و در عین حال، بستری نظری برای بازاندیشی در معماری معاصر فراهم می‌آورد. به‌ویژه، تأکید بر فرایندهای معناساز، این مدل را به ابزاری مناسب برای پرهیز از تقلید صوری و حرکت به‌سوی طراحی زمینه‌گرا و انسان‌محور تبدیل می‌کند؛ رویکردی که در مطالعات معماری بومی و تجربه شهری نیز مورد تأکید قرار گرفته است (15، 18).

این پژوهش، با وجود تلاش برای ارائه تحلیلی عمیق و چندلایه، با محدودیت‌هایی همراه بوده است. نخست، تمرکز بر شش خانه شاخص، اگرچه امکان واکاوی دقیق و غنی را فراهم کرده، اما دامنه تعمیم نتایج را به کل خانه‌های قاجاری یا سایر مناطق ایران محدود می‌سازد. دوم، دسترسی محدود به روایت‌های مستقیم برخی ساکنان اصلی، به‌ویژه زنان، باعث شد بخشی از تجربه زیسته تاریخی به‌صورت غیرمستقیم بازسازی شود. سوم، ماهیت کیفی و تفسیری پژوهش، اگرچه برای فهم عمیق معنا و تجربه مناسب است، امکان سنجش کمی تأثیر مدل پیشنهادی بر حس مکان را فراهم نمی‌کند.

پژوهش‌های آینده می‌توانند با گسترش دامنه نمونه‌ها و مطالعه تطبیقی خانه‌های قاجاری در شهرهای دیگر غرب و مرکز ایران، اعتبار و عمومیت مدل سه‌لایه پویا را بررسی کنند. همچنین، ترکیب رویکرد کیفی حاضر با روش‌های کمی یا تجربی، مانند سنجش ادراک کاربران در پروژه‌های معاصر الهام‌گرفته از این مدل، می‌تواند به غنای نتایج بینجامد. تمرکز ویژه بر تجربه جنسیتی فضا و مطالعه تاریخ شفاهی ساکنان، به‌ویژه زنان، نیز می‌تواند ابعاد مغفول تجربه زیسته را روشن‌تر سازد.

در حوزه عمل معماری، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که طراحان باید به‌جای بازتولید صوری عناصر تاریخی، بر بازآفرینی فرایندهای معناساز تمرکز کنند. طراحی فضاهای مسکونی معاصر می‌تواند با توجه به سلسله‌مراتب گذار، کیفیت‌های چندحسی، و امکان بازتفسیر فضا توسط ساکنان، به تقویت حس تعلق و هویت مکانی بینجامد. همچنین، استفاده از مدل سه‌لایه به‌عنوان ابزار تحلیلی در آموزش معماری و برنامه‌ریزی شهری می‌تواند به پرورش نگرشی زمینه‌گرا و انسان‌محور در نسل آینده معماران کمک کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

خلاصه مبسوط

Extended Abstract

Introduction

Residential architecture constitutes one of the most intimate and enduring interfaces between human life and the built environment, serving not merely as a physical shelter but as a medium through which cultural values, social relations, and lived experiences are continuously produced and negotiated. In architectural theory, the concept of *sense of place* has been widely recognized as a critical dimension of spatial quality, referring to the meaningful relationship between people and their environments. Scholars have argued that when architecture fails to mediate this relationship, spaces tend to become placeless, generic, and experientially impoverished (2). This condition has become increasingly evident in contemporary housing developments shaped by globalization, standardization, and economically driven design paradigms, which often neglect cultural continuity and experiential depth.

Early theoretical foundations emphasized the cultural determinants of domestic form, highlighting housing as an expression of social structures, belief systems, and environmental adaptation (1). Subsequent phenomenological approaches shifted attention toward lived experience, proposing that place emerges through human perception, bodily presence, and everyday practices rather than through form alone (8). Within this framework, architecture is understood as a setting for existential orientation, where meaning is continuously constituted through interaction with space. Philosophical accounts of embodied perception further reinforced this view by positioning the body as the primary medium through which space is apprehended and made meaningful (9).

Building upon these foundations, architectural phenomenology has increasingly criticized the dominance of visual formalism in modern architecture and called for greater attention to multisensory experience. Theoretical contributions in this area stress the role of sound, smell, texture, light, and movement in shaping spatial perception and emotional attachment (10). Parallel to this sensory turn, semiotic perspectives conceptualize architectural space as a system of signs in which meaning is generated through cultural codes and interpretive practices rather than static symbolism (13). From this standpoint, domestic architecture can be understood as a dynamic semiotic environment where cultural meanings are constantly produced, reinforced, and transformed.

In Iranian architectural scholarship, extensive research has documented the physical and typological characteristics of traditional houses, particularly those of the Qajar period. These studies emphasize principles such as introversion, hierarchical

spatial organization, and the centrality of the courtyard as defining features of Iranian domestic architecture (4, 5). Typological analyses of historic houses in cities such as Kashan and Tabriz have further demonstrated how spatial configurations reflect social norms, family structures, and privacy regulations (6, 7). However, much of this body of literature remains predominantly form-oriented, treating meaning and experience as secondary or derivative aspects.

More recent scholarship has attempted to bridge this gap by addressing the experiential and social dimensions of vernacular architecture. Studies grounded in sensory phenomenology reveal that residents often articulate their spatial experience through bodily movement, sensory memory, and affective responses rather than abstract descriptions (11). At the same time, integrative theoretical models propose that place identity emerges from the interaction of form, meaning, and experience, rather than from any single dimension in isolation (12). Despite these advances, there remains a lack of empirically grounded, context-specific models that demonstrate how these dimensions interact dynamically within historical residential environments.

The Qajar houses of Kermanshah provide a particularly rich context for addressing this gap. Situated in a culturally diverse and historically layered region of western Iran, these houses embody complex relationships between spatial organization, cultural values, and lived experience. Previous historical and spatial studies have highlighted the significance of domestic architecture in reflecting broader processes of social transformation during the nineteenth century (3, 14). Yet, a comprehensive framework capable of explaining how physical form, cultural meaning, and sensory experience interact to produce a sustained sense of place in these houses has not been fully articulated. This study addresses this gap by proposing a dynamic three-layer model that reconceptualizes Qajar houses as living systems of place-making rather than static architectural artifacts.

Methods and Materials

This study adopted a qualitative interpretive–phenomenological research design aimed at uncovering the processes through which sense of place is constructed in historic residential environments. A multiple case study strategy was employed to enable in-depth, context-sensitive analysis. Six Qajar-era houses located in historic neighborhoods of Kermanshah were selected through purposive sampling to represent typological diversity, varying social backgrounds of original residents, and different degrees of spatial transformation over time.

Data collection relied on methodological triangulation to capture the physical, cultural, and experiential dimensions of the houses. Architectural data were gathered through systematic field observations, spatial documentation, and analytical drawings focusing on layout, spatial sequences, and material characteristics. Historical data were obtained from archival documents, old photographs, and local records to contextualize spatial features within broader socio-cultural transformations. Experiential data were collected through semi-structured interviews with 25 participants, including architectural experts and current or former residents, complemented by phenomenological field notes recorded by the researchers during site visits.

Data analysis followed an interpretive thematic analysis procedure conducted in three iterative stages. Initial open coding generated a wide range of descriptive and experiential codes. These codes were then clustered into sub-themes and overarching themes corresponding to physical, semantic, and experiential dimensions. In the final stage, themes were synthesized into a coherent conceptual framework, resulting in the formulation of a dynamic three-layer model of place-making.

Findings

The findings reveal that the Qajar houses of Kermanshah operate as integrated systems in which physical form, cultural meaning, and lived experience continuously interact. At the physical level, all cases exhibit a fundamental introverted spatial logic organized around a central courtyard, yet significant variations emerge in circulation patterns, degrees of openness, and the articulation of transitional spaces. These variations correspond to different social functions, historical phases, and relationships with the surrounding urban fabric.

At the semantic level, architectural elements such as courtyards, iwans, corridors, and entrances function as carriers of cultural meanings related to privacy, purity, hospitality, and family cohesion. These meanings are not abstract or symbolic in isolation; rather, they are embedded in everyday spatial practices and social rituals. The intensity and configuration of spatial boundaries vary according to the social status and lifestyle of the inhabitants, indicating that meaning is contextually produced rather than universally fixed.

At the experiential level, residents and observers describe the houses through multisensory narratives involving sound, light, temperature, smell, and bodily movement. Experiences of coolness in shaded corridors, the sound of water in courtyards, and the gradual transition from public to private realms play a decisive role in shaping emotional attachment and spatial memory. These sensory experiences are consistently associated with feelings of calmness, belonging, and continuity.

The core analytical outcome of the study is the identification of a dynamic, cyclical interaction among the three layers. Physical structures enable certain meanings, meanings guide perceptual interpretation, and lived experience feeds back into both meaning and spatial adaptation. This interaction produces a resilient sense of place that evolves over time while maintaining cultural coherence.

Discussion and Conclusion

The results demonstrate that sense of place in Qajar houses cannot be adequately explained through form-based or symbolic analyses alone. Instead, place emerges through an ongoing process in which spatial structure, cultural interpretation, and embodied experience mutually reinforce one another. The proposed three-layer model advances existing theories by conceptualizing place identity as a dynamic and regenerative phenomenon rather than a static property of architectural form.

This interpretation has important implications for contemporary residential design. It suggests that meaningful architecture cannot be achieved through superficial imitation of historical elements, but requires reactivating the underlying processes that connect space to lived experience and cultural values. Design strategies informed by this model would prioritize sensory richness, transitional spatial sequences, and adaptability to everyday practices, allowing residents to actively participate in the production of meaning.

In conclusion, this study contributes a context-sensitive, empirically grounded framework for understanding place-making in historic residential architecture. By articulating the dynamic interaction of form, meaning, and experience, the three-layer model provides both a theoretical lens for reinterpreting architectural heritage and a practical foundation for designing contemporary housing that fosters belonging, identity, and experiential depth.

References

1. Rapoport A. House form and culture: Prentice-Hall; 1969.
2. Relph E. Place and placelessness: Pion; 1976.
3. Habibi M. The Qajar house: Spatial culture and social transformation in 19th-century Iran: Edinburgh University Press; 2023.
4. Pirnia M. Stylistics of Iranian Architecture: Soroush Danesh Publications; 2008.
5. Zargar A. An Approach to Islamic Architecture of Iran: Shahid Beheshti University Publications; 2019.
6. Ahmadi Mousavi M, Naseri M. Typology of Historical Houses in Kashan. Journal of Iranian Architecture Studies. 2018;9(18):120-40.
7. Naghi-Zadeh M, Sharifi M. Introversion in Traditional Architecture of Tabriz. Bagh-e Nazar Journal. 2016;12(35):77-92.
8. Norberg-Schulz C. Genius loci: Towards a phenomenology of architecture: Rizzoli; 1980.
9. Merleau-Ponty M. Phenomenology of perception: Routledge & Kegan Paul; 1962.
10. Pallasmaa J. The eyes of the skin: Architecture and the senses: John Wiley & Sons; 2014.
11. Membrati A, De Luca F, Simeone D. Sensory phenomenology in vernacular architecture: A case study of Kurdish houses. Journal of Material Culture. 2023;28(1):45-67.
12. Kim J, Kim M. Integrating form, meaning, and experience in urban place-making: A theoretical framework. Journal of Urban Design. 2021;26(5):589-608.
13. Lotman YM. On the semiosphere. Sign Systems Studies. 2005;33(1):205-29.

14. Habibi M. Spatial Transformations of Residential Architecture in the Qajar Period: Case Study of Tehran: University of Tehran Publications; 2023.
15. Watenpaugh HZ. The image of an Ottoman city: Imperial architecture and urban experience in Aleppo in the 16th and 17th centuries: Brill; 2004.
16. Van Manen M. Phenomenology of practice: Meaning-giving methods in phenomenological research and writing: Routledge; 2014.
17. Braun V, Clarke V. Thematic analysis: A practical guide: Sage Publications; 2022.
18. Canizaro VB. Vernacular architecture and the cultural meaning of place: Routledge; 2022.
19. Foucault M. Of other spaces: Utopias and heterotopias. Architecture / Mouvement / Continuité. 1984(5):46-9.
20. Hillier B, Hanson J. The social logic of space: Cambridge University Press; 1984.
21. Soltanzadeh H. The Entrance in Iranian Architecture: Cultural Research Office; 2001.
22. Ahmed S. Queer phenomenology: Orientations, objects, others: Duke University Press; 2006.